

قانون داماتو: ایران یا اروپا؟

سعید تائب^۱

همزمان با امضای مصوبه تحریم ایران-لیبی، توسط رئیس جمهور آمریکا، بحثها و اظهار نظرهای فراوانی در سطح جهان آغاز گردید. تقریباً تمام عکس‌العملها قانون داماتو را محکوم و آن را برخلاف قوانین و عرف بین‌المللی توصیف نموده و هیچ موفقیتی را برای آن پیش‌بینی نکردند.^(۱) یکی از وجوه مشترک در تمام تحلیلها، باور به وجود یک رابطه مستقیم بین تصویب قانون تحریم ایران-لیبی و استراتژی عمومی آمریکا علیه ایران، معروف به "مهار دوگانه" می‌باشد.

در این نوشتار بر آن نیستیم که استراتژی مهار دوگانه و یا تمام قوانین و مصوبه‌های مختلفی که توسط آمریکا در جهت تحریم ایران صورت گرفته را تجزیه و تحلیل نماییم. آنچه که مدنظر می‌باشد این است که با تحلیل و کالبدشکافی قانون داماتو، امکانات بالقوه و بالفعل کشور را شناسایی و در جهت مسدود کردن آثار مخرب احتمالی حرکت نماییم. در این زمینه سئوالهای عمده‌ای مطرح است که در این نوشتار سعی می‌شود بدانها پاسخ داده شود: هدف واقعی قانون داماتو چیست؟ قانون مزبور روبه کدام کشور نشانه رفته است؟ و سرانجام اثرات احتمالی قانون بر ایران چه می‌باشد؟

قبل از اینکه به تحلیل قانون داماتو بپردازیم، لازم است که چند نکته توضیح داده شود. براساس شواهد موجود، طرح داماتو-گیلمن از آغاز در راستای تصویب یک قانون برای تحریم سرمایه‌گذاری در مؤسسات نفتی ایران تدوین شده بود. اما در آخرین روزهای بررسی آن در مجلس سنای آمریکا، سناتور ادوارد کندی، با اضافه کردن کشور لیبی به طرح تحریم، تغییرات اندکی را پدیدار نمود.^(۲) نکته مهم در این تغییر آن است که اگرچه لیبی به طرح

۱. دکتر سعید تائب، عضو هیئت علمی دانشگاه است.

اضافه شد، ولی در تفکر طراحان اصلی قانون، فقط تحریم ایران مدنظر بوده است. اهمیت موضوع بدان جهت است که باور این مسئله، که قصد طراحان مقابله با تروریسم کشورهای جهان سوم می باشد، امری بی اساس و غیرقابل قبول است. بطور مشخص اگر چنین نیتی وجود داشت، طراحان می بایست از همان آغاز لیبی و چند کشور دیگر که در چند سال اخیر اغلب در فهرست تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا بوده اند را در طرح مصوبه خود قرار می دادند.^۱

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که در میان آن کشورها چرا "لیبی" برای همراهی ایران انتخاب شد. شاید پاسخ این سؤال در متن قانون باشد. از آنجا که قانون در ارتباط با مسائل نفتی می باشد، بدون شک کشورهای همچون کره شمالی و غیره نمی توانستند در قانون گنجانده شوند. در هر صورت به نظر می رسد، بر خلاف اینکه قانون برای مقابله با دو کشور نوشته شده است، طراحان قانون فقط به ایران می اندیشیده اند. البته باید اضافه کرد که آمریکا از ادامه حضور شرکتهای نفتی ایتالیایی در لیبی که حدوداً جای خالی شرکتهای آمریکایی پر کرده اند، خشنود نمی باشد.

نکته دیگر در ارتباط با شرایط محیط پیرامون، نحوه تصویب این قانون است. در مورد نحوه تصویب این قانون مطالب زیادی ارائه شده است که تا حدودی واقعیات حاکم بر تصویب قوانین در قوه قانونگذاری آمریکا را روشن می سازد. بدون تردید، برای روشن نمودن اهداف واقعی تصویب یک قانون، باید گروههای ذی نفع در اجرای آن قانون را شناسایی نماییم.

بیشتر تحلیلهای موجود در ارتباط با تصویب این قانون، دلالت بر نفوذ بیش از حد گروههای نفوذ (فشار) صهیونیستی در کنگره آمریکا دارد.^(۳)

از آنجا که قانون در هر دو مجلس آمریکا، بدون هیچ رأی منفی به تصویب رسید،^(۴) تحلیلگران عدم محبوبیت ایران در آمریکا را علت اصلی عدم ابراز مخالفت با قانون مزبور ارزیابی نموده اند.^(۵) آنها اظهار می دارند که مخالفت با ایران در کنگره آمریکا، هیچ گونه هزینه ای برای نمایندگان و سناتورهای آمریکایی بوجود نمی آورد و اضافه می کنند که هیچ گروه نفوذی که از منافع ایران در کنگره آمریکا دفاع کند، وجود ندارد. بعلاوه هفده سال

۱. وزارت امور خارجه آمریکا از اواخر دهه ۷۰ میلادی همه ساله اقدام به انتشار فهرست کشورهای تحت عنوان "کشورهای کمک کننده به تروریسم جهانی" می کند. برای کشورهایی که در این فهرست قرار می گیرند محدودیتهای تجاری، اقتصادی و دیپلماتیک متعددی توسط دولت آمریکا و شرکتهای آمریکایی به مورد اجرا در می آید.

تبلیغات عمومی و مسموم علیه ایران، مخالفت با جمهوری اسلامی در کنگره آمریکا را امری طبیعی نموده است.

این تحلیل‌گران در ادامه ارزیابی‌های خود اظهار می‌دارند که تنها گروه نفوذی که احتمال داشت بخاطر اهداف اقتصادی خود از ایران حمایت کند، شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکایی هستند که آنها نیز به جهت عدم سرمایه‌گذاری و ارتباط اقتصادی با ایران، علاقه خود را از دست داده‌اند.

برای روشن شدن این مسئله، توضیح چند نکته لازم است. پرسش این است که چرا در روند تصویب این قانون، هیچ رأی منفی از سوی نمایندگان کنگره آمریکا ثبت نگردید؟ در جامعه کثرت‌گرایی همچون آمریکا که گروه‌های نفوذ نقش مهمی در روند تصویب قوانین و مقررات بازی می‌کنند، اجماع نظر یک استثنا است. به عبارت دیگر بدلیل خاصیت کثرت‌گرایی در چنین کشورهایی، غالباً رسیدن به یک اتفاق نظر بسیار مشکل می‌باشد. تجربه چند دهه قانون‌گذاری در آمریکا و دیگر کشورهای کثرت‌گرا نشان می‌دهد که رسیدن به اتفاق نظر در دو حالت متفاوت امکان‌پذیر است. حالت اول مربوط به تصمیمی است که از دیدگاه غالب گروه‌های نفوذ و ذی‌نفع دارای اهمیت اندکی است و یا به عبارت دیگر تأثیری روی طرفداران آنها نمی‌گذارد و واکنش نمایندگان در مخالفت با آن از شدت زیادی برخوردار نیست.

حالت دیگری که در جامعه‌ای کثرت‌گرا می‌تواند منجر به یک اجماع نظر شود، در شرایطی است که تصمیم مورد نظر دارای خاصیت و ویژگی‌های استراتژیک و در چارچوب منافع ملی کشور قابل توضیح باشد. به عبارت دیگر در یک کشور کثرت‌گرا، احتمال حصول اتفاق نظر فقط در مسائل استراتژیک قابل دسترسی می‌باشد. حال با بررسی همه‌جانبه قانون داماتو نمی‌توان پذیرفت که این قانون یک مصوبه کم اهمیت است. لذا از آنجا که هیچ رأی منفی به آن داده نشده است، قانون باید دارای هدفی استراتژیک و ملی باشد. در این راستاست که نمی‌توان رأی داده شده به این قانون را فقط نتیجه فعالیت و یا نفوذ گروه‌های صهیونیستی دانست، بلکه دیگر گروه‌ها بویژه شرکت‌های نفتی نیز می‌بایست به گونه‌ای از تصویب و اجرای آن منتفع شوند. (تأثیر این قانون بر شرکتها توضیح داده خواهد شد). لذا صرف‌نظر از اینکه قانون ادعای رسیدن به چه هدفی را دارد، هدف اصلی و واقعی این قانون فقط در چارچوب منافع ملی آمریکا که در سطح جهانی تعریف می‌شود، قابل توضیح می‌باشد.

حال با روشن شدن اینکه از یکسو قانون داماتو در ارتباط مستقیم با ایران و نفت ایران و از سوی دیگر بر مبنای منافع ملی و استراتژیک آمریکا طراحی شده است، فرضیه خود را در ارتباط با پرسشهای عمده مطروحه ارائه می‌نماییم. این نوشتار باور دارد، از آنجا که قانون

مزبور هرگونه سرمایه‌گذاری در توسعه میدانها و تأسیسات نفتی و گازی ایران را توسط شرکتهای غیرآمریکایی ممنوع کرده‌است، جلوگیری از ورود شرکتهای غیرآمریکایی به بازار صنعت نفت ایران و کاهش وابستگی تکنولوژیکی ایران به شرکتهای نفتی آمریکایی، هدف اصلی این قانون می‌باشد. در همین راستا می‌توان ادعا کرد که نوک پیکان این قانون به طرف شرکتهای نفتی اروپایی و روسیه نشانه رفته است. قبل از اینکه به تحلیل‌نهایی قانون تحریم ایران - لیبی، معروف به قانون "داماتو" بپردازیم و با توجه به متن آن، توضیح دو موضوع ظاهراً غیرمرتبط به آن، لازم به نظر می‌رسد.

بیشتر عقیده نگارنده چنین بیان شد که اولاً این قانون دارای یک هدف استراتژیک بر مبنای خواسته‌های منافع ملی آمریکاست؛ ثانیاً موضوع آن پیرامون سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران می‌باشد. لذا لازم است چندی در ارتباط با نظم نوین جهانی در حال شکل‌گیری و موفقیت آمریکا در آن و تحولات بین‌المللی صنعت نفت صحبت نماییم.

نظم نوین جهانی

با فروپاشی نظام دوقطبی و از میان رفتن تهدید مشترک (کمونیسم)، رقابت درونی جهان سرمایه‌داری - صنعتی، در تمام کشورهای صنعتی غرب به نحو چشمگیری افزایش پیدا کرده‌است. با رنگ باختن برتری جویی‌های نظامی و ایدئولوژیکی، رقابتهای اقتصادی میان کشورهای قدرتمند صنعتی، محور تمام رقابتهای جهانی گردیده‌است. به عبارت دیگر در نظام جدید، برتری اقتصادی تعیین‌کننده برتری کشورها بر یکدیگر محسوب می‌گردد.

در همین راستا، مناطق مختلف جهان یا به نوعی در میان قدرتهای بزرگ تقسیم شده‌اند و یا همچنان صحنه رقابت آنها برای احراز برتریشان بر یکدیگر می‌باشد. ظاهراً و بر مبنای شواهد موجود، اختلاف نظر میان قدرتهای بزرگ بر سر برتری داشتن در قسمتهایی از جهان بسیار اندک می‌باشد. برای نمونه، تمام قدرتهای بزرگ، برتری و سلطه آمریکا را در قاره آمریکا قبول دارند. باور عمومی این است که در شرق آسیا ژاپن از لحاظ اقتصادی و چین و آمریکا از لحاظ سیاسی و امنیتی حرف اول را می‌زنند. شرق اروپا مورد رقابت روسیه و اروپای غربی (عمدتاً آلمان) می‌باشد. حاکمیت و یا نفوذ روسیه در آسیای مرکزی مورد تأیید بیشتر قدرتهای جهان می‌باشد. به همین ترتیب شمال آفریقا صحنه رقابتهای درونی اروپاییان می‌باشد. اگرچه در مناطق مذکور اختلاف نظرهای اساسی بین قدرتهای بزرگ وجود ندارد. اما مناطق دیگری نیز وجود دارند که روزبه‌روز شاهد رقابتهای بیشتری در میان کشورهای قدرتمند صنعتی جهان برای حفظ یا کسب سلطه خود در آن مناطق می‌باشند. جنوب و غرب آسیا، آفریقا و خاورمیانه از جمله این مناطق محسوب می‌شوند.

در میان این مناطق، خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های خاص خود که به بحث ما نیز مربوط می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد. جدا از اهمیت ژئوپلیتیک منطقه، وجود بیش از ۷۰ درصد از ذخایر نفتی و بیش از ۲۵ درصد از ذخایر جهانی گاز طبیعی،^(۶) خاورمیانه بطور عام و خلیج فارس بطور خاص را تبدیل به مرکز ثقل رقابت قدرتهای بزرگ صنعتی جهان نموده است.^(۷) تمام شواهد دلالت بر این دارد که آمریکا بزرگترین و نیرومندترین قدرت خارجی حاضر در این منطقه از جهان می‌باشد. این در شرایطی است که تقریباً تمام قدرتهای صنعتی جهان در بازی پیچیده رقابتهای جهانی، نیاز به حضور و داشتن نفوذ در این منطقه حساس جهان را احساس می‌کنند. به عبارت دیگر می‌توان انتظار داشت که ترکیب قدرت در منطقه خاورمیانه، آیینة ترکیب قدرت جهانی در نظم نوین خواهد بود.

سؤال اساسی آن است که با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های این منطقه، عنصر تعیین‌کننده برای افزایش یا کاهش نفوذ خارجی در این منطقه چه می‌تواند باشد. به عبارت دیگر قدرتهای جهانی چگونه و با اتکا به چه ابزاری می‌توانند گستره نفوذ خود را در این منطقه حساس جهانی تضمین نمایند؟ به دلیل اینکه نفت مهم‌ترین موضوع این منطقه از دیدگاه ارزیابی‌های استراتژیکی در سطح جهانی می‌باشد، دور جدید رقابتهای جهانی میان قدرتهای صنعتی جهان را در این منطقه باید پیرامون محور نفت انتظار داشت. لذا در ادامه بحث بهتر است که نگاهی مختصر به سیر تحولات در صنعت بین‌المللی نفت داشته باشیم. قصد نگارنده در این بخش آن است که شیوه و ابزار مورد استفاده قدرتهای جهانی را در حفظ و گسترش نفوذ خود در حوزه خلیج فارس، شناسایی نماید.

تحولات صنعت بین‌المللی نفت

از دیر باز تاریخ روابط بین‌الملل نشان‌دهنده این واقعیت بوده است که گسترش نفوذ قدرتهای جهانی در مناطق مختلف جهان از طریق حفظ و یا بوجود آوردن رابطه وابستگی امکان‌پذیر بوده است. این وابستگی می‌تواند به صورتهای گوناگون از قبیل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی عرضه شود: معمولاً حضور نظامی، در جهت حفظ و تداوم وابستگی مفهوم پیدا می‌کند. به عبارت دیگر حضور نظامی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) بعد از شکل‌گیری وابستگی معنادار می‌شود.^۱ لذا اگر قرار باشد قدرتهای بزرگ در رقابت خستگی‌ناپذیر جهانی خود برای افزایش نفوذشان در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان از فرمول "وابستگی" استفاده کنند، باید صنعت نفت و مسائل مربوط به آن زمینه اصلی این

۱. باید توجه داشت که وابستگی نظامی از طریق فروش تسلیحات نظامی نیز امکان‌پذیر است.

وابستگی باشد. اشاره شد رقابتها پیرامون محور اقتصاد خواهد بود و در اقتصاد، انرژی و نفت جایگاه ویژه‌ای را دارا می‌باشد.

تحولات سه دهه اخیر در صنعت بین‌المللی نفت نشان می‌دهد که اگرچه کشورهای تولیدکننده نفت راهی طولانی را در جهت استقلال خود (در صنعت نفت) پیموده‌اند، اما هنوز گام‌نهایی را برنداشته‌اند. زمانی (نهضت ملی‌شدن نفت ایران) کشورهای صاحب نفت و خریداران جهانی نفت، برای خرید و فروش نفت به شرکتهای بزرگ نفتی وابسته بودند. به عبارت دیگر بازار خرید و فروش نفت در سطح جهانی در کنترل مستقیم آن شرکتهای و در نهایت کشورهای صنعتی بود.^(۸) اما تحولات درونی صنعت بین‌المللی نفت از یکسو و روند تغییرات سیاسی - اقتصادی کشورهای صاحب نفت (مانند انقلاب ایران) در دهه ۷۰ میلادی، از سوی دیگر باعث گردید تا بازار خرید و فروش نفت در سطح جهانی آزاد گردد.^(۹) در همین راستاست که در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، جمهوری اسلامی ایران توانست در مقابل تمام فشارهای آمریکا در زمینه تحریم نفت ایران مقاومت کند و در نهایت استقلال خود را در این زمینه اثبات نماید.

اگرچه کشورهای تولیدکننده نفت آزادی نسبی برای فروش نفت خود را به هر خریداری بدست آوردند، اما بدلیل وابستگی تکنولوژیکی در زمینه افزایش توان تولیدی و توسعه تأسیسات زیربنایی، همچنان به کشورهای بزرگ وابسته می‌باشند. به عبارت دیگر، اگرچه کشورهای تولیدکننده نفت می‌توانند خریداران و مقدار فروش نفت خود را انتخاب کنند، اما بطور مستقل نمی‌توانند سطح تولید نفت خام و توسعه تأسیسات نفتی خود را بهبود بخشند. از آنجا که صنعت نفت، تنها صنعت استراتژیک کشورهای تولیدکننده نفت و مهم‌ترین منبع تأمین ارز آنها یا بهترین کانال آنها برای حضور در اقتصاد جهانی است، این نوع وابستگی یک وابستگی استراتژیک محسوب می‌شود. لذا از دیدگاه منافع ملی کشورهای تولیدکننده نفت، مهم‌ترین استراتژی ملی باید در جهت کاهش این وابستگی شکل بگیرد.

تجربه تاریخی نشان داده‌است که موفقیت این استراتژی سریع و ساده نیست. به جرئت می‌توان گفت که در میان تمام کشورهای تولیدکننده نفت، ایران بالاترین اراده و بیشترین سعی را در جهت رسیدن به استقلال تکنولوژیکی در صنعت نفت دارا می‌باشد. اما پس از گذشت هفده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز در زمینه توسعه میدانهای جدید نفتی و گازی و ساخت تأسیسات جدید نفتی به تکنولوژی خارجی (اغلب آمریکایی) که در

اختیار شرکت‌های بزرگ نفتی است، وابسته می‌باشیم. در واقع در این راستاست که بیشترین آسیب‌پذیری صنعتی - اقتصادی ایران آشکار می‌شود و آمریکا نیز بیشترین فشار خود را (چه در میان مدت و چه در طولانی مدت) از این طریق بر ایران وارد آورده‌است.

در ادامه همین بحث لازم به ذکر است که در زمینه تکنولوژی نفتی، آمریکا دارای یک حاکمیت تقریباً جهانی می‌باشد. امروزه شرکت‌های آمریکایی، نه تنها در سطح جهانی بیشترین کنترل و نفوذ را در صنعت بین‌المللی نفت دارا می‌باشند،^۱ بلکه در منطقه خلیج فارس، حاکمیت کامل خود را بر صنایع نفتی کشورهای آن اعمال می‌نمایند. لذا می‌توان ادعا نمود که آمریکا نسبت به دیگر رقبای اقتصادی خود در جهان، بخاطر تسلط در صنعت بین‌المللی نفت و سلطه تکنولوژیکی بر عمده‌ترین کشورهای تولیدکننده نفت، از یک برتری استراتژیک جهانی برخوردار می‌باشد. در این راستا منطقی و طبیعی به نظر می‌رسد که دیگر قدرتهای اقتصادی جهان در روند رقابتهای خود با آمریکا، می‌بایست نفوذشان را در کشورهای نفتی جهان، بخصوص خلیج فارس، افزایش دهند. بدون شک این افزایش نفوذ باید با کاهش نفوذ آمریکا در منطقه همزمان شود. لذا می‌توان انتظار داشت که کشورهای تولیدکننده نفت منطقه، عرصه تاخت و تاز رقابتهای جدید قدرتهای بزرگ شوند. حوادث و وقایع چند سال اخیر دلالت بر همین واقعیت دارد.

بنابراین اگر قبول کنیم که با فروپاشی نظام دو قطبی، رقابت کشورها و قطبهای جدید جهانی پیرامون مسائل اقتصادی صورت می‌گیرد و افزایش نفوذ در صنعت بین‌المللی نفت، استراتژی عمومی تمام قدرتهای بزرگ است، پس حفظ و یا افزایش وابستگی کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس به کشورهای صنعتی جهان، بویژه آمریکا، هدف استراتژیک و ملی آنها (کشورهای صنعتی) محسوب می‌شود. چرخش دیپلماسی فرانسه در خاورمیانه^(۱۰) و افزایش تحرکات انگلستان^۲ و روسیه^(۱۱) در این منطقه نه تنها از منظر رقابتهای نفتی قابل توضیح می‌باشد، بلکه اساساً در چارچوب شکل‌گیری نظم نوین جهانی نیز می‌باشد. در این ارتباط است که تمام حرکات مربوط به مسئله نفت در حوزه خلیج فارس را باید در سطح

۱. شرکت‌های نفتی آمریکا بیشترین سرمایه‌گذاری را در توسعه تکنولوژی نفتی در دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ میلادی انجام داده‌اند. امروزه برترین تکنولوژی نفتی در اختیار شرکت‌های آمریکایی می‌باشد.
 ۲. انگلستان حضور نظامی خود را در حوزه خلیج فارس افزایش داده و به تازگی این کشور با اغلب کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس معاهده امنیتی امضا کرده‌است.

جهانی و در ارتباط با رقابت قدرتهای بزرگ مورد ارزیابی قرارداد.

کالبد شکافی قانون داماتو

با توجه به نکات ارائه شده، لازم است قانون داماتو بیشتر بررسی و تحلیل شود. هدف ما این است که ابعاد رابطه بین تصویب این قانون و رقابتهای قدرتهای بزرگ جهت افزایش نفوذشان در حوزههای نفتی خلیج فارس را ارزیابی نماییم. نخست به تحلیل چند ابهام و پرسش در ارتباط با قانون مزبور می پردازیم. در قانون داماتو آمده است که سرمایه گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در سال (سال اول) در توسعه میدانها و تأسیسات نفتی و گازی ایران توسط شرکتهای غیرآمریکایی ممنوع می باشد.^(۱۲) اگر آمریکا بدنبال کاهش درآمدهای نفتی ایران و در نهایت محدود کردن امکانات مالی ایران برای مقابله با منافع آمریکاست، چرا در قانون مزبور، صدور نفت خام ایران هدف قرار نگرفته است؟ از سوی دیگر چرا رقم چهل میلیون دلار و نه یک دلار و یا یک میلیارد دلار، تعیین گردید؟ برای پاسخ به این پرسشها توضیح چند نکته لازم است.

همان گونه که توضیح داده شد، مهم ترین مسئله در رقابت بین قدرتهای بزرگ در منطقه خلیج فارس، حفظ و یا گسترش نفوذ تکنولوژیکی آنها می باشد. از آنجا که تقریباً تمام صنایع نفت خلیج فارس به تکنولوژی آمریکا وابسته هستند، لذا هدف استراتژیکی آمریکا باید این باشد که این وابستگی کاهش پیدا نکند. به عبارت دیگر کشورهای رقیب با ورود به بازار توسعه صنعت نفت ایران باعث کاهش نفوذ آمریکا نشوند. در پاسخ این مطلب که چرا عدد ۴۰ میلیون دلار انتخاب شده است، کارشناسان نفتی اظهار می دارند که این کمترین بودجه ای است که برای توسعه تأسیسات نفتی و میدانهای نفت و گاز لازم است.^(۱۳) اگر آمریکا رقم یک دلار را انتخاب می نمود، هرگونه سرمایه گذاری را محدود می کرد و لذا حفظ تولید فعلی نفت خام نیز دچار مشکل اساسی می شد (در صورت موفقیت قانون)، که نتیجه مستقیم و کوتاه مدت آن، بحرانی شدن بازار خرید و فروش جهانی نفت خام می باشد. در چنین شرایطی و با توجه به اینکه آمریکا بزرگترین واردکننده نفت خام جهان است، آن کشور از تمام رقبای دیگر صنعتی خود بیشتر متضرر می شد. لذا عدد ۴۰ میلیون دلار و سرمایه گذاری نشان می دهد که هدف قانونگذاران آمریکا ممانعت از کاهش وابستگی تکنولوژیکی ایران به آمریکا و در نهایت ادامه سلطه نفتی آن کشور در منطقه خلیج فارس بوده است. از سوی دیگر با توجه به ارزیابی توانمندی بالقوه و بالفعل تمام شرکتهای نفتی جهان، تعداد شرکتهایی که در عمل این قانون می تواند شامل حال آنها بشود بسیار اندک می باشند. این مسئله نشانگر این واقعیت است که قانون قصد محدودسازی فعالیت معدودی از شرکتهای رقیب آمریکایی را

داشته‌است.

سؤال دیگری که بدنبال خواندن قانون داماتو پدیدار می‌شود، در ارتباط با اعطای اختیار نهایی به رئیس جمهور آمریکا برای تنبیه شرکت خارجی متخلف می‌باشد. (۱۴) تمام کسانی که با رابطه خاص بین قوه‌های قانونگذاری و مجریه آشنایی دارند، مطلع‌اند که هیچ قوه مقننه‌ای اختیارات قانونی را از خود سلب و به قوه مجریه نمی‌دهد. قانون‌گذار بطور منطقی هنگام تدوین قانون، تمام شرایط و خصوصیات نقض قانون را مشخص می‌کند و اجازه نمی‌دهد که مجریان بنا به میل شخصی خود قانون و یا اجرای آن را تفسیر نمایند. در این راستا و با توجه به استقلال و حتی رقابت کنگره آمریکا با کاخ سفید، چگونه می‌توان اعطای چنین اختیاری را از سوی کنگره به رئیس جمهور توضیح داد؟ بار دیگر پاسخ این سؤال در ماهیت هدف اصلی این قانون می‌باشد. تنها در شرایطی یک کنگره مستقل و رقیب، اختیارات فراوان را به رئیس جمهور و قوه مجریه می‌دهد که هدف آن قانون، استراتژیک و منطبق با اهداف ملی آمریکا باشد. به عبارت دیگر از آنجا که تمام اعضای دو مجلس، دموکرات و جمهوری خواه در رسیدن به هدف مزبور اتفاق نظر داشته‌اند، لذا تصمیم‌گیری و جهت‌گیری رئیس جمهور آمریکا نیز در چارچوب استراتژی منافع ملی خواهد بود و هیچ گونه تخلفی صورت نخواهد گرفت. از سوی دیگر، از آنجا که در اجرای این قانون آمریکا می‌باید تبعیضهایی در سطح جهانی با توجه به شرایط روز قائل شود، لذا تمام اختیارات به رئیس جمهور تفویض می‌شود. از این رو اعطای اختیارات اجرای قانون به رئیس جمهور خود نشان‌دهنده استراتژیک بودن این قانون در رقابت جهانی آمریکا می‌باشد.

نکته مبهم دیگر در ارتباط با این قانون، عدم هماهنگی و تطابق بین اهداف اعلام شده و ابزار اتخاذ شده برای رسیدن به اهداف مزبور می‌باشد. قانون مذکور به طور رسمی اعلام می‌کند که نیتش اثر گذاشتن در رفتارهای "غلط" جمهوری اسلامی ایران است. (۱۵) به معنای دیگر آمریکا با وضع این قانون می‌خواهد با افزایش فشار بر ایران، جمهوری اسلامی را مجبور به تغییر روش در سیاستها و رفتارهای خارجی نماید. (۱۶) اما همان گونه که پیشتر نیز توضیح داده شد، این قانون محدودیت سرمایه‌گذاری را در صنعت نفت ایران هدف قرار داده‌است. (۱۷) بدون شک، حتی در صورت توفیق این قانون اثرات آن در میان مدت و طولانی مدت آشکار خواهد شد. در چنین شرایطی چگونه قانون‌گذار آمریکایی برای رسیدن به هدف خود که یک خواست کوتاه مدت است، ابزاری را انتخاب می‌کند که در خوشبینانه‌ترین شکل موفقیتش در میان مدت و بلندمدت پاسخ می‌دهد. از این ابهام این نتیجه حاصل می‌شود که هدف اصلی این قانون تنها محدود به افزایش فشار به ایران نیست و قانون‌گذار آمریکایی بدنبال اهدافی استراتژیک‌تر و در چارچوب منافع ملی آمریکا در سطح جهانی می‌باشد. اینک با تمام این

توضیحات باید موضع خود را که بتواند یک توضیح منطقی و علمی در درون داشته باشد را ارائه نماییم.

اتخاذ مواضع

ارائه، تصویب و امضای قانون تحریم ایران- لیبی پرده سوم یک نمایشنامه پیچیده منطقه‌ای و جهانی است. نمایشنامه‌ای که چند کشور و چند شرکت نفتی بازیگران آن می‌باشند. زمان آغاز این نمایشنامه به چند سال پیش، هنگامی که ایران بازسازی و توسعه اقتصادی- صنعتی خود را بطور منظمی شروع نمود، بازمی‌گردد. همان گونه که اشاره شد، ایران به دلیل فکر و اراده ملی، بدنبال کاهش و رفع وابستگی تکنولوژیکی خود به غرب بطور عام و آمریکا بطور خاص می‌باشد. لذا برنامه‌های ویژه‌ای را در راستای رسیدن به خودکفایی تکنولوژیکی در صنعت نفت آغاز نمود. پرواضح است که موفقیت این برنامه‌ها نیازمند گذشت زمان و داشتن حوصله می‌باشد. اما در کوتاه مدت ایران می‌بایست میدانهای نفتی و گازی خود را به گونه‌ای توسعه دهد که نه تنها سطح تولید حفظ شود، بلکه امکان افزایش آن نیز وجود داشته باشد. تمام کارشناسان نفتی به این اصل واقف هستند که در کوتاه مدت حجم ذخایر نفتی، نشانه قدرت کشور تولیدکننده نفت نیست، بلکه توان تولید مازاد به مجموع مصرف داخلی و صادرات است که جایگاه کشور را در بازار جهانی نفت تعیین می‌کند.^۱ به همین دلیل ایران می‌بایست هرچه سریع‌تر سرمایه‌گذاری‌های زیادی را در صنایع بالادستی و پایین دستی صنعت نفت انجام می‌داد. از آنجا که دسترسی به تکنولوژی خارجی نیازی مبرم بود، ایران اقدام به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های خارجی نمود. پس از دو سال ارزیابی و گفتگو، جمهوری اسلامی ایران در ۱۹۹۵ با شرکت نفتی کونکو که در اصل یک شرکت آمریکایی بود، به توافق رسید. به نظر می‌رسد که ایران به رغم تمام فشارهای آمریکا برای منزوی کردن ایران بنا به دلایلی خاص این شرکت آمریکایی را انتخاب نموده است.

ایران بطور همزمان با چند شرکت اروپایی برای انعقاد قرارداد توسعه میدانهای نفت و گاز در حال گفتگو بود. توافق ایران و کونکو، آمریکا را بر سر یک دو راهی سخت قرار داد. همکاری کونکو با ایران از یکسو می‌توانست بطور عملی تمام تحریمها و فشارهای آمریکا را خنثی سازد و باعث تشدید فعالیت شرکت‌های اروپایی در ایران گردد. در چنین شرایطی و با

۱. ظرفیت تولید نفت خام ایران در ۱۳۷۵، ۳/۹ میلیون بشکه در روز بوده است. با توجه به حجم ۲/۶ میلیون بشکه برای صادرات و ۱/۱ میلیون مصرف داخلی، قدرت مانور ایران در بازار نفت جهانی فقط ۲۰۰ هزار بشکه در روز می‌باشد. این در حالی است که عربستان بیش از یک میلیون بشکه در روز ظرفیت مازاد دارد.

توجه به استقلال سیاسی ایران، احتمال کاهش وابستگی تکنولوژیکی صنعت نفت ایران به آمریکا و جایگزینی آن کشور توسط اروپاییان بسیار زیاد می‌شد. در این حالت آمریکا در میان مدت از دیدگاه رقابت استراتژیک خود با اروپاییان و دیگر قدرتهای صنعتی بازنده می‌گردید. از سوی دیگر قرارداد می‌توانست چندین میلیارد دلار سود برای آمریکاییان فراهم کند.

در این راستا بود که فصل دیگری آغاز شد و رئیس جمهور آمریکا که نتوانسته بود از روشهای قانونی مانع انعقاد قرارداد شود، با امضای دستور فوق‌العاده^۱ مه ۱۹۹۵ هرگونه رابطه تجاری، اقتصادی و سرمایه‌گذاری با ایران را برای شرکتهای آمریکایی ممنوع نمود.^۱ در واقع آمریکا بخاطر ادامه سلطه تکنولوژیک خود در ایران و دیگر مناطق نفتی خلیج فارس از چند میلیارد دلار سود گذشت نمود. آمریکا بخوبی می‌دانست چنانچه یک شرکت نفتی آمریکایی با ایران همکاری نماید، آن کشور قادر به ممانعت از همکاری شرکتهای نفتی اروپایی با ایران نخواهد بود. در ادامه این تفکر بود که آمریکا باور داشت، افزایش همکاری ایران با اروپاییان، نه تنها باعث کاهش وابستگی ایران به آمریکا خواهد شد، بلکه اروپاییان نقش فعال‌تری را در ایران پیدا خواهند کرد که از دیدگاه منافع ملی و استراتژیک آمریکا نتیجه‌ای غیرقابل قبول بود. با لغو قرارداد کونکو، آمریکا موفق می‌شد تا فشار ایران را افزایش دهد و رقبای صنعتی را در اهداف و منافع کوتاه مدت با خود همراه سازد. در چنین شرایطی رقبای آمریکا به سختی می‌توانستند، در مقابل آمریکا مقاومت نمایند. اما از دیدگاه کشورهای اروپایی، بخصوص فرانسه که بدنبال فروپاشی نظم دوقطبی در جستجوی سیاستی مستقل‌تر از گذشته (در قبال آمریکا) بودند، چنین استراتژی می‌توانست به عنوان مانع جدیدی در راه افزایش قدرت منطقه‌ای و جهانی آنها تلقی گردد. بدین سان بود که با ورود شرکت نفتی توتال صحنه بازی تغییر نمود.^۲

جایگزینی توتال معنا و مفهوم استراتژیک خاصی را برای هر سه کشور فرانسه، ایران و آمریکا در برداشت. ورود شرکت نفتی توتال برای فرانسویان می‌توانست به این معنا باشد، که فرانسه نه تنها در امور سیاسی مسائل خاورمیانه خواهان جایگاهی مهم‌تر است، بلکه در امور زیربنایی خاورمیانه، یعنی نفت نیز خواهان ایفای نقشی استراتژیک می‌باشد. از منظر ایران، با همکاری شرکت توتال وابستگی تکنولوژیکی به آمریکا کاهش می‌یافت و ایران

۱. در مه ۱۹۹۵ رئیس جمهور آمریکا با امضای یک دستور فوق‌العاده همکاری تمام شرکتهای آمریکایی با طرفهای ایران را ممنوع نمود.

۲. بدنبال دستور رئیس جمهور آمریکا و خروج شرکت نفتی کونکو از معاهده توسعه میدان‌گازی سیری، شرکت نفتی فرانسوی توتال با شرکت ملی نفت ایران در اوت ۱۹۹۵ به توافق رسید.

می‌توانست صنعت استراتژیک نفت خود را سریع‌تر توسعه بدهد. از نگاه سیاسی نیز، ایران می‌توانست از فشار فرانسه بر آمریکا استفاده نماید و همچنان در مقابل فشارهای آمریکا مقاومت کند. لذا ورود توتال به صنعت نفت ایران، برای هر دو کشور ایران و فرانسه بیانگر موفقیتی استراتژیک بود. دقیقاً از همین دیدگاه، با ورود توتال، آمریکا شکست بزرگی را تجربه نمود. جایگزینی شرکت نفت فرانسوی توتال، به معنای تضعیف موقعیت استراتژیک آمریکا در منطقه، در میان مدت بود. در چنین شرایطی آمریکا بار دیگر بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود. از یکسو، اگر آمریکا اقدامی جدی برای جلوگیری از پیشرفت روند جدید نمی‌کرد، در حقیقت بدون شلیک هیچ گلوله‌ای جنگ را به رقیب ساخته بود. تجارب و واقعیتهای روابط بین‌الملل در چند قرن گذشته نشان می‌دهد، که هیچ‌گاه هیچ قدرت سلطه‌گر در جهان این چنین صحنه را به سود یکی از رقبایش ترک نکرده‌است.

راه دوم برای آمریکا مقاومت بود. در این راه می‌بایست با افزایش فشار بر فرانسه، شرکت نفتی توتال را از ادامه فعالیت باز می‌داشت. شواهد نشان می‌داد که آمریکا تا حدودی در این استراتژی نیز موفق بود. (۱۸) اما آنچه در این مقطع برای آمریکا مهم جلوه می‌نمود، عدم همکاری دیگر رقا و یا حتی توتال در دیگر پروژه‌های مشترک با ایران بود. آمریکا موضوع را استراتژیک تلقی می‌نمود و لذا می‌بایست حرکتی استراتژیکی انجام می‌داد. در شرایط بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، امکانات آمریکا برای تحمیل عقاید و نظریاتش از توان کمتری نسبت به سابق برخوردار شده‌است. با این رویداد، ظاهراً نگرانی آمریکا از ورود دیگر شرکت‌های نفتی و در نهایت کشورهای دیگر چون انگلستان و روسیه (که دارای چنین توانی بودند) به منطقه حساس خلیج فارس افزایش یافت. در واقع این رویداد، بیانگر برخورد منافع منطقه‌ای و جهانی قدرتهای جهانی رقیب می‌باشد. در چنین شرایطی آمریکا می‌بایست رفتار و اقدامی در خور منافع جهانی خود انجام می‌داد. از آنجا که فشار سیاسی بر فرانسه حتی در صورت موفقیت، نمی‌توانست پاسخی قطعی برای مشکل آمریکا باشد، کلینتون و رهبران کنگره به فکر راه حل دیگری افتادند. بطور مشخص از یکسو شرایط بین‌المللی به آمریکا اجازه نمی‌داد که نظریات و نیات خود را به هم‌پیمانان سابقش تحمیل نماید و از سوی دیگر، تأمین منافع جهانی آمریکا در گرو ادامه سلطه تکنولوژیکی شرکت‌های نفتی آمریکا در کشورهای عمده تولیدکننده نفت می‌باشد. به عبارت دیگر افزایش نفوذ فرانسه و فعالیت شرکت‌های نفتی غیرآمریکایی در زمینه توسعه میدانهای نفت و گاز و تأسیسات زیربنایی صنعت نفت در خلیج فارس، به معنای کاهش سلطه آمریکا و شرکت‌های نفتی آمریکا محسوب می‌گردد. لذا ادامه هژمونی آمریکا در حوزه خلیج فارس به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مناطق جهان در رقابت بین قدرتهای جهانی، در گرو جلوگیری از کاهش نفوذ استراتژیک شرکت‌های نفتی و تکنولوژی

نفتی آمریکا می‌باشد.

از آنجا که آمریکا نمی‌توانست از طریق فشار مستقیم مانع افزایش نفوذ رقبای خود گردد، بطور منطقی می‌بایست هزینه ورود آنها و افزایش نفوذ آنها را در خلیج فارس بطور عام و ایران بطور خاص را آنقدر بالا برد که انجام چنین اقدامی از دیدگاه منافع ملی کشورهای رقیب در کوتاه مدت و میان مدت غیرعقلانه ارزیابی شود. در این راستاست که تصویب و امضای قانون داماتو معنا پیدا می‌کند. (با توجه به این دیدگاه می‌توان ادعا نمود که منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی نیز در تصویب قانون داماتو مورد نظر بوده‌است.)

قانون تحریم ایران-لیبی، در صورت موفقیت، اجازه مشارکت و ورود شرکت‌های نفتی غیرآمریکایی را سلب می‌ساخت. برای شکست چنین قانونی شرکت و یا کشور رقیب می‌بایست هزینه مقابله با آمریکا را در بزرگترین بازار اقتصادی جهان، یعنی آمریکا بپردازد. طرف دیگر قضیه تصویب این قانون می‌باشد. این قانون، پاسخ آمریکا به تمایل و اقدام رقبای خود در ورود به بازار توسعه زیربنای صنعت نفت ایران محسوب می‌گردد. بطور منطقی آمریکا برای ادامه سلطه خود چاره‌ای جز این اقدام نداشت. از آنجا که قانون محدودیت سرمایه‌گذاری در توسعه زیربنایی صنعت نفت ایران توسط شرکت‌های غیرآمریکایی را خواست خود قراردادهاست، کشورهای رقیب آمریکا یعنی فرانسه، انگلستان، هلند و روسیه که توان و تکنولوژی چنین سرمایه‌گذاری را دارند، هدف آمریکا محسوب می‌شوند. این در حالی بود که هیچ شرکت غیرآمریکایی حاضر به پرداخت این هزینه‌گزار نخواهد بود. بدون شک حمایت همه‌جانبه دولتهای آنها در مقابله با این قانون امری الزامی است. یکی از پرسشهای اصلی در این مقطع این است که آیا دولتی (از میان این دولتها) برای مشارکت در توسعه صنعت نفت ایران حاضر است هزینه مقابله با آمریکا را بپردازد؟ از سوی دیگر اگر کشورهای رقیب اقدام به این رودرویی نمایند، نظمی را در جهان پایه می‌ریزند که رهبری بی‌چون و چرای آمریکا اصل اساسی آن خواهد بود. شواهد نشان‌دهنده این واقعیت است که حداقل دو کشور فرانسه و روسیه حاضر به پذیرش بدون چون و چرای رهبری آمریکا در مسائل جهانی نیستند.

پرسش دیگر در شرایط حاضر این است که آیا ایران برای بقای استقلال سیاسی خود می‌تواند ادامه وابستگی تکنولوژیکی خود را در زمینه صنعت نفت تحمل نماید. ایران بخوبی می‌داند که استقلال نسبی اقتصادی یکی از زیربناهای اساسی تأمین استقلال سیاسی کشور می‌باشد. می‌توان ادعا نمود که موفقیت این قانون به معنای یک شکست استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، لذا در شرایط فعلی، منافع ملی ایران با منافع منطقه‌ای رقبای جهانی آمریکا پیوند خورده‌است و صرفنظر از رقابت قدرتهای جهانی در منطقه

خلیج فارس، ایران می‌باید تصمیمی استراتژیک در راستای کاهش وابستگی تکنولوژیکی به آمریکا اتخاذ نماید. از این نظر است که عنصر زمان وارد این بازی پیچیده و حساس می‌شود. به معنای دیگر، قانون هنگامی می‌تواند موفق شود که شرکت غیرآمریکایی در زیربنای صنعت نفت ایران سرمایه‌گذاری ننماید.

در چنین شرایطی ایران بر سر یک سه راهی قرار گرفته است. هدف عمده جمهوری اسلامی ایران کاهش وابستگی تکنولوژیکی به کشورهای دیگر بطور عام و آمریکا بطور خاص می‌باشد. انتخابهای ایران بسیار مشخص می‌باشند. در حالی که ایران با مداومت و پیگیری سعی در ارتقای سطح تکنولوژی خود در صنعت نفت دارد، بخوبی می‌داند که موفقیت در این راه درگرو گذشت زمان است. به عبارت دیگر نمی‌توان انتظار داشت که در کوتاه مدت و حتی میان مدت، ایران بتواند به استقلال کامل تکنولوژیکی در صنعت نفت برسد. هرچند در چند سال گذشته صنعت نفت ایران به موفقیت‌های قابل توجهی در این زمینه رسیده است، اما می‌دانیم که داشتن تکنولوژی پیشرفته نفتی به سرمایه‌گذاری و بردباری فراوان نیاز دارد. از سوی دیگر ادامه توسعه اقتصادی - صنعتی و اجتماعی کشور نیازمند افزایش ظرفیت تولید نفت خام و گاز طبیعی می‌باشد.^(۱۹) با چنین افزایشی امکان دسترسی کشور به یک منبع ثابت سرمایه فراهم می‌شود. در این راستا دسترسی به تکنولوژی پیشرفته برای حفظ ظرفیت فعلی تولید نفت خام و گاز طبیعی و حتی افزایش آن موضوعی حیاتی می‌باشد. چنین نیازی ایران را وامی‌دارد که دست به یک انتخاب استراتژیک بزند. اما این انتخاب چه می‌تواند باشد؟ تنها چند شرکت نفتی در جهان قادر به جایگزینی شرکت‌های نفتی آمریکایی هستند. این شرکتها عمدتاً متعلق به کشورهای فرانسه، انگلستان، هلند، ایتالیا، و روسیه می‌باشند. طبیعی است که این شرکتها بدون حمایت سیاسی - اقتصادی دولت‌های متبوع خود و ایران اقدام به سرمایه‌گذاری در ایران نخواهند نمود. اعطای چنین حمایتی به معنای انعقاد یک قرارداد استراتژیک بین ایران و یکی از این کشورها خواهد بود. چنانچه ایران به چنین تصمیمی برسد و یکی از آن کشورها نیز حاضر به مشارکت شود، قانون داماتو شکست خواهد خورد و آمریکا به جایگاه دفاعی گذشته خود باز خواهد گشت. لذا منطبق حکم می‌کند که آمریکا در جلوگیری از اتخاذ چنین تصمیمی توسط ایران از هیچ اقدامی خودداری ننماید. از آنجا که این تصمیم باید در کوتاه مدت اتخاذ شود، گذشت زمان علیه آمریکا خواهد بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی آمریکا از تمام ابزار در دسترس خود برای فشار و در نهایت شکست انقلاب استفاده نموده و موفقیتی را کسب ننموده است. آمریکا و دیگر قدرتهای جهانی با این واقعیت مواجه هستند که منافعیشان در خلیج فارس فقط از طریق تأمین منابع ملی ایران امکان‌پذیر است. ایران تنها کشور خلیج فارس است که امکان و توان انتخاب در این

مقوله را دارد.

لذا تصویب قانون داماتو از دیدگاه دیگر هم حائز اهمیت است. در واقع آمریکا با تصویب این قانون، ایران و دیگر کشورهای رقیب سلطه خود در خلیج فارس را مجبور به اتخاذ و تعیین انتخاب استراتژیکی خودشان کرده است. باید توجه کرد که از نظر آمریکا، با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران از زیر نفوذ و سلطه آن کشور خارج شد. اما این بدان معنا نیست آمریکا بسادگی اجازه دهد که یکی از قدرتهای رقیب جایگزین او گردد. از آنجا که انقلاب یک پدیده (عمدتاً) داخلی است، آمریکا توان جلوگیری وقوع آن را نداشت، اما اگر ایران بخواهد شریکی استراتژیک انتخاب نماید، حوزه مانور سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا اندکی بازتر از شرایط انقلاب خواهد بود. به عبارت دیگر، با قبول واقعیت انقلاب ایران و جایگاه کلیدی ایران در یکی از حساس ترین مناطق جهان، آمریکا چاره‌ای جز تغییر روش و استراتژی ندارد و دادن امتیاز به ایران از دیدگاه منافع ملی آمریکا امری لازم و غیر قابل چشم‌پوشی است.

یادداشتها

۱. رجوع شود به اظهارات رسمی ژاک شیراک، گزارش خبرگزاری فرانسه، ۷ اوت ۱۹۹۶؛ کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان؛ وزیر امور خارجه انگلستان در کنفرانس مطبوعاتی ۲۹ مه ۱۹۹۶؛ سخنگوی وزارت امور خارجه ژاپن ۷ اوت ۱۹۹۶؛ ولادیمیر اندریوف سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه، خبرگزاری ناس ۶ اوت ۱۹۹۶؛ شین گوفنگ سخنگوی وزارت امور خارجه چین، ۷ اوت ۱۹۹۶؛ لامبرتودینی، وزیر امور خارجه ایتالیا، ۶ اوت ۱۹۹۶؛ بیانیه رسمی وزارت اقتصاد هلند ۹ اوت ۱۹۹۶ و...
2. Colin Mackimon, "Washington Report", *Middle East Affairs*, Vol. XIV.No.8, (April 1996).
3. Martin Sieff, *The Washington Times*, (13 August, 1996) PAI.
4. Roll Call, Capitol Hill Washington.
5. Markimon, *Op.cit.*
6. Hooshang Amirahmadi, *Iran's Strategic Position in the World Oil Market and Implications for U.S.- Iran Relations*. P.19.
7. *Ibid.*
۸. رجوع شود به کتابهای مربوط به صنعت بین‌المللی نفت که توضیح دهنده تاریخ این صنعت قبل از بحران ۷۴-۱۹۷۳ می‌باشند. برای نمونه نگاه کنید به:
Anthony Sampson, *The Seven Sisters*, London, Coronet Book, 1975.
9. Hooshang Amirahmadi, *Op.cit.*, pp.8-10.
۱۰. رجوع شود به گزارشها و اخبار مربوط به مواضع رسمی فرانسه از آغاز ریاست جمهوری ژاک شیراک.
۱۱. رجوع شود به اظهارات پریماکوف، وزیر امور خارجه روسیه در تهران در جریان دیدار رسمی ۱، ۲ و ۳ دی

۱۳۷۵، منتشر شده در روزنامه‌های صبح و عصر تهران در ۴ دی ۱۳۷۵.

۱۲. رجوع شود به متن قانون.

۱۳. اظهار نظر کارشناسان نفتی آمریکایی، اکتبر ۱۹۹۶.

۱۴. رجوع شود به متن قانون.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. همان.

۱۸. مراجعه شود به گزارشهای متعدد روزنامه واشنگتن پست در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۹۵.

۱۹. سعید نائب، "عوامل تعیین‌کننده در سیاست نفت ایران"، مجله سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱ (بهار

۱۳۷۴).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی